

# مطالعه تطبیقی جایگاه مجلس اعیان انگلستان و دیوان عالی کشور ایران در نظام دادرسی کیفری

ابراهیم رضاقلی زاده<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۸

## چکیده

مجلس اعیان در نظام حقوقی انگلستان و دیوان عالی کشور در حقوق ایران به عنوان بالاترین مرجع در ساختار قضایی با لحاظ تحولات تاریخی - تقنینی جایگاه مهمی در نظام حقوقی کشورهای متبوع خود داشته‌اند. در این راستا، مجلس اعیان انگلستان که در مقررات جدید این کشور تحت نام دیوان عالی شناخته می‌شود، علاوه بر رسالت خاصی که در رسیدگی نهایی به اعتراضات مطروحه پیرامون آرای محاکم تالی بر عهده دارد، در پرتو ساختار ویژه نظام حقوقی کامن‌لا، نقش ویژه‌ای در مقرر سازی و ایجاد قواعد و مقررات حقوقی در انگلستان ایفا کرده و عملاً کارکردی مشابه قانون‌گذاری در نظام حقوقی ایران را بر عهده دارد. اما در حقوق کیفری ایران، دیوان عالی کشور علاوه بر اعمال نظارت از طریق رسیدگی به برخی اعتراضات (فرجام‌خواهی و اعاده دادرسی) پیرامون آرای صادره از سوی محاکم کشور در جهت رفع اشتباهات قضایی و تضمین اجرای صحیح قوانین، با انجام وظیفه در قالب تفسیر موضوعات و تعیین تکلیف در موارد بروز اختلاف در رویه دادگاه‌ها ضمن صدور رأی وحدت رویه، حل اختلاف در صلاحیت، رسیدگی به ایراد رد دادرسی در فرض تعدد قاضی، تجویز احاله و نقض رأی به دلیل عدم رعایت مقررات راجع به تعدد و تکرار در مقام پاسداری از قوانین مصوب نهاد قانون‌گذاری عمل می‌نماید.

**واژگان کلیدی:** مجلس اعیان، دیوان عالی، اعتراض، فرجام، نظارت.



#### مقدمه:

با مطالعه دوره‌های مختلف تاریخی و لحاظ سیر ایجاد نظام حقوقی در کشورهای انگلستان و ایران، نهادی به عنوان عالی‌ترین مرجع قضایی (مجلس اعیان در حقوق انگلستان و دیوان عالی کشور در حقوق ایران) قابل شناسایی است. در این بین، با لحاظ نتایج و اثرات مطلوب مطالعه تطبیقی، واکاوی سیر تطور جانمایی بالاترین نهاد قضایی در نظام دادرسی کیفری این دو کشور، امری مهم و البته مفید به نظر می‌رسد. در این میان، ضمن آن‌که اقتضا دارد پیشینه تاریخی - تقنینی مجلس اعیان انگلستان و عالی‌ترین مرجع قضایی ایران (از دیوان‌خانه عدالت عظمی تا دیوان عالی کشور در اصطلاح و مفهوم امروزی)، مورد مطالعه قرار گیرد، بررسی چگونگی نقش‌آفرینی و تأثیر این مراجع در نظام‌های حقوقی مورد بحث نیز نیازمند مذاقه و بذل توجه است. هم‌سو با مراتب مذکور، در این مقاله سعی شده است، ابتدا مشخص گردد که در انگلستان به عنوان نماینده سیستم کامن‌لایی و در ایران به عنوان نظامی الهام پذیرفته از حقوق اسلام و سیستم رومی ژرمنی، چه نهادی و به چه ترتیبی نقش عالی‌ترین مرجع قضایی را ایفا نموده است؟ هم‌چنین، مقتضی است بررسی گردد که با لحاظ تحولات حقوقی مختلف و مطابق موارد قانونی مربوطه، چه کارکردهایی برای این مراجع مقرر شده است؟ بدین ترتیب، در قسمت اول ارایه مطالب، پیشینه عالی‌ترین نهاد قضایی در نظام دادرسی کیفری انگلستان و ایران بررسی شده و در قسمت دوم، بر اساس مقررات و نصوص قانونی مرتبط، جلوه‌های اعمال و وظیفه محوله، تبیین گردیده است.

#### ۱- پیشینه عالی‌ترین نهاد قضایی

تحقق شناخت دقیق نسبت به ساختار و شیوه عملکرد عالی‌ترین نهاد قضایی در حقوق انگلستان و ایران، نیازمند توجه به هستارشناختی و پیشینه تاریخی - تقنینی تأسیسات مربوطه در هر یک از کشورهای مورد بحث می‌باشد. از این رو، در این قسمت، به تفکیک، به تبیین تحولات ناظر بر مجلس اعیان انگلستان و سیر تاریخی شناسایی دیوان عالی ایران پرداخته می‌شود.

#### ۱-۱- از مجلس اعیان تا دیوان عالی انگلستان

بر خلاف ایران که دارای سیستم حقوق موضوعه و نوشته است، نظام حقوقی انگلستان که موسوم به حقوق عرفی و کامن‌لایی است، در طول زمان بر پایه رویه قضایی به طور مستقل و متفاوت رشد و پیشرفت داشته است (مهر، ۱۳۹۸: ۱۲). در این میان، علاوه بر حقوق عرفی در انگلستان، موازینی ناشی از قانون‌گذاری نیز وجود داشته که بر اساس دستور مستقیم دولت، در قالب قوانین پارلمان تصویب شده است. در این میان،



«مجلس اعیان»<sup>۱</sup> به عنوان کهن‌ترین نهاد قضایی انگلستان شناخته می‌شود. لازم به توجه است که اساساً پیشینه پارلمان (مجلس) در انگلستان به سال ۱۲۹۵ میلادی بر می‌گردد. بر این اساس، پارلمان خود متشکل از دو مجلس عوام و اعیان بوده که در مکانی موسوم به «کاخ وست مینستر»<sup>۲</sup> تشکیل می‌شده است. مجلس اعیان با تشریفات زایدالوصفی در ساختمان قرمز رنگ برگزار که به همین دلیل از آن تحت عنوان مجلس سرخ‌ها نیز یاد گردیده است (Ingman, 2011: 158). شایان ذکر است که در قرون وسطی، مجلس اعیان از اقتدار بیشتری برخوردار بوده لکن امروزه مجلس عوام بر آن برتری دارد، اگرچه مجلس اعیان نیز هم‌چنان اقتدار معنوی و ارزش نمادین والای خود را حفظ کرده است. با این حال، حداکثر از قرن ۱۵ به بعد، وظایف قضایی پارلمان تنها توسط مجلس اعیان اعمال شده است (Jacqueline, 2015: 57).

مجلس اعیان از دو بخش تقنینی و قضایی تشکیل شده و مطابق با سوابق آن، بعضاً رسیدگی به درخواست تجدیدنظر نسبت به آرای دادگاه‌های تالی را در بخش قضایی خود صورت می‌داده است. این امر، ابتدا توسط اعضای لرد<sup>۳</sup> غیر حقوق‌دانی که در امور قضایی فاقد هرگونه تخصص و تبحری بودند، انجام می‌گرفته است. لکن کناره‌گیری تدریجی اعضای غیر حرفه‌ای در خلال سال‌های ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۵، موجب گردید، وضعیت مجلس اعیان به عنوان یک مرجع قضایی بهبود یابد.<sup>۴</sup> در این راستا، مطابق مقررات مصوب در سال ۱۸۶۷، مجلس اعیان انگلستان از ۱۲ «لرد حقوق‌دان»<sup>۵</sup> تشکیل شد که عمده‌ترین وظیفه آن‌ها، رسیدگی به درخواست‌های تجدیدنظر نسبت به آرای دادگاه‌های پایین‌تر تعیین گردید (Auld, 2001: 106). مطابق

<sup>۱</sup>House of Lords.

<sup>۲</sup> مجلس اعیان در ابتدا در قصر وست مینستر واقع در خیابان استفن چپل قرار گرفته بود لکن به سبب آتش‌سوزی مهیبی که در سال ۱۸۳۴ رخ داد و نابودی کل ساختمان را به همراه داشت، از آن پس در کاخ جدید وست مینستر که توسط «چارلز باری» طراحی گردیده است، تشکیل جلسه می‌دهد.

<sup>۳</sup> مجلس عوام در فاصله حدوداً ۵۰ متری از صحن مجلس اعیان، با صندلی‌های سبز رنگ، ساده و بی‌تکلف و برخلاف تشریفات به کار رفته در مجلس اعیان طراحی شده است.

<sup>۴</sup> اصطلاحی است که به ویژه در کشور انگلستان معمولاً برای افراد دارای شأن اجتماعی بالا استفاده می‌شود.

<sup>۵</sup> آخرین باری که اعضای غیر حرفه‌ای مجلس اعیان در جریان استیناف اظهار نظر نمودند، در خصوص پرونده یک سیاست‌مدار ایرلندی و در سال ۱۸۳۴ می‌باشد و آخرین باری که تلاش و مداخله یک عضو غیر حرفه‌ای در جهت تصمیم‌گیری لردان حقوق‌دان نادیده گرفته شده، در سال ۱۸۸۳ بود. ر.ک به:

[http://www.answers.com/topic/judicial\\_functions\\_of-the-house-of-lords](http://www.answers.com/topic/judicial_functions_of-the-house-of-lords).

<sup>۶</sup>Law Lords

<sup>۷</sup> مطابق با مقررات ۱۸۶۷، شرایط لازم برای انتصاب به عنوان لرد حقوق‌دان به قرار زیر معرفی شده است:

۱- تصدی شغل قضایی بالا به مدت ۲ سال (ماده ۶ قانون صلاحیت استینافی ۱۸۷۶) بدین مفهوم که شخص، قاضی یکی از دادگاه‌های عالی ملکه در بریتانیا و ایرلند باشد و یا این‌که سمت ریاست قوه قضاییه را عهده‌دار باشد.  
۲- شخص برای مدت حداقل ۱۵ سال، واجد شرایط انجام وظیفه در دادگاه‌های عالی باشد.



سوابق تاریخی و با لحاظ مقررات مربوطه در حقوق انگلستان، در رأس اعضای مجلس اعیان، فردی موسوم به «لرد چنسلر»<sup>۱</sup> به عنوان بالاترین مقام اداری در ساختار قضایی این کشور جای دارد که حوزه عملکرد وی ترکیبی از اختیارات قوه مجریه، قضاییه و مقننه را شامل گردیده و ریاست مجلس اعیان در مواقعی که به عنوان عالی‌ترین مرجع قضایی فعالیت نموده بر عهده این مقام قرار گرفته است. در این میان، لردهای حقوق-دان، از امتیاز عضویت مادام‌العمر در مجلس اعیان برخوردار بوده و به طور رسمی تحت عنوان «قضات استیناف در نشست‌های عادی»<sup>۲</sup> شناخته می‌شدند لکن در عمل به لردهای حقوق‌دان شهرت یافتند. لازم به ذکر است که به موجب مقرر مذکور، لردهای حقوق‌دان از این اختیار برخوردار بودند که در مجلس، پیرامون همه مسایل حتی امور غیر قضایی اظهار نظر نمایند<sup>۳</sup> (Holdsworth, 2018: 52). نکته جالب توجه این است که لرد حقوق‌دان، پس از بازنشستگی هم‌چنان عضو مجلس اعیان باقی می‌ماند با این تفاوت که وی پس از بازنشستگی، نسبت به مشارکت در بحث‌های مربوط به قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری‌های عمومی در مجلس اعیان، آزادتر بوده و از محدودیت کمتری برخوردار است. علاوه بر این، لردان حقوق‌دان در اغلب موارد با دانشکده‌های حقوق ارتباط تنگاتنگی دارند. آن‌ها به عنوان نماینده دیپلماتیک نظام کامن‌لا و مأمور رسمی سیستم حقوقی بریتانیا، استقبال از قضات برجسته دول خارجی و کشورهای مشترک‌المنافع را نیز در قصر وست مینستر برعهده دارند (میرمحمدصادقی، ۱۳۷۵: ۱۲۱).

با لحاظ مراتب مذکور، قسمت قضایی مجلس اعیان به دنبال برخی تحولات و اصلاحات قانونی در سال ۲۰۰۳، تغییر عنوان داده و نام آن پس از این بازه زمانی، «دیوان عالی»<sup>۴</sup> در نظر گرفته شده است. شایان توجه است که به موجب مقرر مذکور، در قسمت قضایی مجلس اعیان، دو کمیته وجود دارد که به کمیته تجدیدنظر مجلس لردان موسوم است و به عنوان یک سنت اساسی، اعضای این کمیته، رییس مجلس لردان و

۳- داشتن ۱۵ سال سابقه کار وکالت در اسکاتلند.

۴- داشتن ۱۵ سال سابقه کار وکالت در ایرلند شمالی.

لازم به اشاره است با توجه به این‌که نهاد مذکور، در پاره‌ای موارد، مرجع نهایی استیناف برای دعوی دادگاه‌های اسکاتلند و ایرلند نیز تلقی گردیده، به موجب مصوبه پارلمان به شرح فوق، دو نفر از قضات منتخب باید از اسکاتلند و ایرلند شمالی باشند که اغلب این افراد از میان قضات دادگاه استیناف انتخاب می‌شدند.

<sup>۱</sup> Lord Chancellor

<sup>۲</sup> Lords Of Appeal in Ordinary

<sup>۳</sup> این موضوع با نوعی محدودیت سنی مواجه بوده و به بیان دقیق‌تر، لردهای حقوق‌دان، حداکثر تا سن ۷۰ سالگی از امکان فعالیت در مجلس اعیان برخوردار می‌باشند. ضمن آن‌که وفق بند ۱ ماده ۲۶ قانون مقررهای و مستمری‌های قضایی مصوب ۱۹۹۳، لردهای حقوق‌دان می‌بایستی پس از سن ۷۰ سالگی از سمت و شغل خود کناره بگیرند.

<sup>۴</sup> Supreme Court



قضات با سابقه این مجلس هستند. به هر تقدیر، طرح دیوان عالی در شکل کنونی‌اش در نظام پادشاهی بریتانیا در سال ۲۰۰۵ و به موجب ماده سوم قانون اصلاح قانون اساسی بنیان گذاشته شد و این دادگاه از سال ۲۰۰۹ آغاز به فعالیت کرد. لازم به ذکر است بر اساس مواد ۳۳ و ۳۴ قانون تجدیدنظر در امور کیفری مصوب سال ۱۹۶۸ و ماده ۱ و ۲ قانون اجرای عدالت مصوب سال ۱۹۶۰ که توسط ماده ۸ قانون دادگاه‌ها مصوب سال ۲۰۰۳ اصلاح شده، دیوان عالی، مرجع تجدیدنظرخواهی نسبت به آرای دادگاه عالی عدالت و دادگاه تجدیدنظر در نظر گرفته شده است.<sup>۱</sup>

### ۱-۲- از دیوان‌خانه عدالت عظمی تا دیوان عالی کشور ایران

به رغم وجود جلوه‌هایی از شناسایی نهادهای عالی قضایی در ادوار مختلف تاریخی ایران، ایجاد دادگستری در معنا و مفهوم امروزی، به اواخر دوره قاجار بر می‌گردد. بر این اساس، در زمان نخست وزیری امیرکبیر، «قانون عدلیه اعظم» و تأسیس عدالت‌خانه‌های ایران و هم‌چنین، صدور «دستورالعمل دیوان‌خانه عدلیه اعظم» مرتبط با تشکیلات و آیین دادرسی دیوان‌خانه‌ها تصویب و به دنبال این اقدامات هم‌سو با تحقق انقلاب مشروطه و تشکیل مجلس و نهاد قانون‌گذاری، فرایند تقنین در رابطه با دیوان عالی کشور در ایران آغاز شده است (آشوری، ۱۳۹۵: ۱۰۵ و ۱۰۷). در این بین، تا قبل از انقلاب مشروطه، دیوان‌خانه عدالت عظمی در تهران مستقر و حاکمان ایالتی و ولایتی در شهرها بدون وجود قوانین مدون به حل و فصل اختلافات می‌پرداختند. با شکل‌گیری انقلاب مشروطه، در وهله نخست، قانون اساسی مشروطه با ۵۱ اصل در تاریخ ۸ دی ماه ۱۲۸۵، به تصویب رسید و بعد از آن، متمم این قانون، در ۱۴ مهرماه ۱۲۸۶، وضع گردید. علی‌هذا، اصل ۷۵ قانون مذکور مقرر نمود: «...در تمام مملکت فقط یک دیوان‌خانه تمیز برای امور عرفیه دایر خواهد بود آن هم در شهر پایتخت و این دیوان‌خانه تمیز در هیچ محاکمه ابتدائاً رسیدگی نمی‌کند، مگر در محاکماتی که راجع به وزرا باشند...». بدین ترتیب، اساس پیش‌بینی و ایجاد رسمی دیوان عالی کشور در ایران به انقلاب مشروطه منتسب است. به هر تقدیر، در آغاز دوران مشروطیت، دیوان‌خانه تمیز به نحو غیر مستمر و بنا به دعوت وزیر عدلیه، فعالیت نموده و این روند تا تصویب «قانون اصول تشکیلات عدلیه و محاضر شرعیه و حکام صلحیه» مصوب ۳ مرداد ماه ۱۲۹۰ ادامه یافته است. مع‌الوصف، به موجب قانون

<sup>۱</sup> در مورد تصمیمات دادگاه عالی عدالت و تجدیدنظر به شرح زیر، نمی‌توان به دیوان عالی شکایت نمود:

۱-رد درخواست تجدیدنظرخواهی توسط دادگاه تجدیدنظر یا قاضی دادگاه شاهی.

۲-رد درخواست فرجام توسط دادگاه تجدیدنظر یا قاضی دادگاه شاهی.

۳-تصمیمات اتخاذ شده توسط دادگاه‌های صلح یا کلانترها.



مذکور و مواد مرتبط در مقام تبیین مراجع قضایی ایران، «دیوان تمیز» در فصل چهارم این قانون به عنوان عالی‌ترین مرجع قضایی کشور پیش‌بینی و صلاحیت آن، نظارت بر تمامی محاکم دادگستری یا همان عدلیه ایران معرفی گردیده است (توحیدی‌خواه، ۱۳۹۱: ۳۷).

در راستای توسعه نقش دیوان عالی کشور در نظام قضایی ایران، در ۷ تیر ماه ۱۳۲۸، «قانون مربوط به وحدت رویه قضایی» به تصویب کمیسیون قوانین دادگستری رسید. وفق این قانون که به صورت ماده واحده تصویب شد، هر گاه در شعب دیوان عالی کشور نسبت به موارد مشابه رویه‌های مختلف اتخاذ شده باشد، به تقاضای وزیر دادگستری یا رییس دیوان مزبور و یا دادستان کل، هیئت عمومی دیوان عالی کشور که در این مورد لااقل با حضور سه ربع از رؤسا و مستشاران دیوان تشکیل می‌دهد، موضوع مختلف‌فیه را بررسی کرده و نسبت به آن اتخاذ تصمیم می‌کنند. در این حالت، نظر اکثریت هیئت مزبور برای شعب دیوان عالی کشور و سایر دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است و جز به موجب نظر هیئت عمومی یا قانون، قابلیت تغییر نخواهد داشت (شمس، ۱۳۹۳: ۱۱۰). لازم به اشاره است که قبل از این قانون در راستای تبعیت از تصمیمات دیوان، در ماده ۴۲ قانون امور حسبی مصوب ۲ تیرماه ۱۳۱۹ نیز مقرر شده بود: «هرگاه در استنباط از مواد قانون بین دادرس‌هایی که رسیدگی پژوهشی می‌کنند اختلاف نظر باشد، دادگاهی که به امور حسبی رسیدگی پژوهشی می‌نماید، می‌تواند به توسط دادستان دیوان کشور، نظر هیئت عمومی دیوان کشور را بخواهد و در این صورت، دادگاه نظر خود را با دلایل آن برای دادستان دیوان کشور می‌فرستد و پس از آن که دیوان نظر خود را اعلام کرد، دادگاه مکلف است مطابق آن عمل نماید». هم‌چنین، ماده ۴۳ قانون فوق‌الذکر اشعار می‌داشت: «دادستان دیوان کشور از هر طریقی که مطلع به سوء استنباط از مواد این قانون در دادگاه‌ها بشود یا به اختلاف نظر دادگاه‌ها راجع به امور حسبی اطلاع حاصل کند که مهم و مؤثر باشد، نظر هیئت عمومی دیوان کشور را خواسته و به وزارت دادگستری اطلاع می‌دهد که به دادگاه‌ها ابلاغ شود و دادگاه‌ها مکلفند بر طبق نظر مزبور رفتار نمایند». مع‌الوصف، صلاحیت دیوان در صدور رأی وحدت رویه در لایحه قانونی اصلاح قسمتی از مواد قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱ مرداد ۱۳۳۷ توسعه یافت. علاوه بر این، مطابق با ماده ۳ الحاقی به قانون آیین دادرسی کیفری (قانون موقتی محاکمات جزایی)، هرگاه از طرف دادگاه‌ها اعم از جزایی و حقوقی راجع به استنباط از قوانین، رویه‌های مختلفی اتخاذ شده باشد، دادستان کل پس از ابلاغ مکلف است موضوع را در هیئت عمومی دیوان کشور مطرح کند و رأی هیئت عمومی را در آن باب بخواهد. در

<sup>۱</sup> متعاقباً قانون دیگری تنها با عنوان اصول تشکیلات عدلیه (با حذف عبارت محاضر شرعیه و حکام صلحیه به نسبت قانون فوق‌الذکر) در ۲۷ تیر ماه ۱۳۰۷ شمسی تصویب و تغییراتی را در خصوص ساختار محاکم به وجود آورد. سپس قانون تسریع محاکمات در ۳ تیر ماه ۱۳۰۹ مصوب شد و مقرر نمود که دیوان عالی تمیز به قدر لزوم می‌تواند دارای شعب باشد که مرکب از یک رییس و سه مستشار خواهد بود.



سال ۱۳۵۲ شمسی نیز «قانون تسریع دادرسی و اصلاح قسمتی از قوانین آیین دادرسی کیفری و کیفر عمومی» تصویب شده و به موجب ماده ۱۶ آن مقرر شد که در دیوان عالی کشور، شعبه‌ای تحت عنوان «شعبه تشخیص» با وظیفه رسیدگی اولیه به تقاضای فرجام و اعاده دادرسی و هم‌چنین، حل اختلاف در صلاحیت در مواردی که مرجع حل اختلاف، دیوان عالی کشور است، تشکیل گردد. مع‌الوصف، در آخرین فرایند تقنینی در رابطه با دیوان عالی کشور قبل از انقلاب اسلامی، «قانون پاره‌ای از قوانین دادگستری» در خرداد ماه ۱۳۵۶ تصویب و مطابق با ماده ۲۱ آن به جهت ایجاد دوباره‌کاری در روند رسیدگی دیوان عالی کشور توسط شعب تشخیص فوق‌الذکر، مقررات مربوط به ایجاد و تشکیل شعبه مزبور نسخ و به تبع آن، رسیدگی به موضوعات و اموری که مرتبط با صلاحیت شعبه تشخیص بود، به شعب دیوان عالی کشور واگذار گردید (شمس، ۱۳۹۳: ۱۱۲).

هم‌سو با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در بهمن سال ۱۳۵۷، اقداماتی در جهت ایجاد تحول در ساختارهای قضایی صورت پذیرفت. از جمله این‌که در ۱۷ اسفند ماه سال ۱۳۵۷، شورای انقلاب به موجب «لایحه قانونی انحلال دیوان عالی کشور و دادرسی آن و دادگاه‌های انتظامی و تجدیدنظر انتظامی» مقرر نمود که دیوان عالی کشور و دادرسی آن از مورخ ۲۰ اسفند ماه همان سال منحل گردیده و ساختار جایگزین آن، طی مدت حداکثر ۳۰ روز جانمایی شود. بدین‌سان، در پایان اسفند ماه ۱۳۵۷، دیوان عالی کشور با ۶ شعبه (۳ شعبه حقوقی و ۳ شعبه جزایی) مجدداً تشکیل شد. به دنبال این موضوع، با تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در ۲۴ آبان ماه ۱۳۵۸ و مطابق با اصل ۱۶۱ آن، دیوان عالی کشور مجدداً در صدر ساختار قضایی ایران جای گرفت. سپس «قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری یک و دو و شعب دیوان عالی کشور» نیز در تیر ماه سال ۱۳۶۸ تصویب یافت. قانون مذکور، ضمن عدم پیش‌بینی محکمه‌ای خاص به عنوان دادگاه تجدیدنظر، مرجع بازنگری آرای صادره از دادگاه کیفری دو را دادگاه کیفری یک و مرجع بررسی، نقض و یا تأیید احکام دادگاه‌های کیفری یک را دیوان عالی کشور تعیین نمود. به دنبال آن، «قانون تجدیدنظر آرای دادگاه‌ها» در تاریخ ۱۷ مرداد ۱۳۶۳ وضع و به موجب ماده ۲ آن، دیوان عالی کشور، به عنوان مرجع نقض و ابرام احکام دادگاه‌های کیفری یک در نظام دادرسی کیفری ایران جای گرفت (شایگان‌فرد، ۱۳۹۷: ۱۹۶). پس از آن «قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب» به منظور حذف نهاد دادرسی در تاریخ ۱۵ تیر ماه ۱۳۷۳ به تصویب رسید. مطابق این قانون، دادگاه تجدیدنظر استان مجدداً احیا و دیوان عالی کشور، به عنوان مرجع تجدیدنظر در رابطه با آرای اعدام و رجم، قطع عضو و قصاص نفس و اطراف، مصادره و ضبط اموال و



مجازات حبس بیش از ده سال معرفی شد.<sup>۱</sup> متعاقب اصلاحات پی در پی که با هدف رفع کاستی‌ها و مشکلات موجود در نظام دادرسی اعمال می‌گردید، به موجب تبصره ۲ ماده ۱۸ «قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب» مصوب ۲۸ مهر ۱۳۸۱ مقرر شد که شعبه یا شعبی از دیوان عالی کشور به عنوان «شعبه تشخیص» به منظور رسیدگی به تقاضای تجدیدنظر در خصوص آرای قطعی پیش‌بینی گردد. مع الوصف، پس از حدود چهار سال از زمان تشکیل شعب تشخیص، بنا به مشکلات ایجاد شده چه از لحاظ عملی و چه از منظر قانونی، قانون مذکور اصلاح و به همین دلیل، «قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و آیین‌نامه و دستورالعمل اجرایی آن» در تاریخ ۲۴ دی ماه ۱۳۸۵ مصوب و بر اساس این مقرر، شعب تشخیص از نظام قضایی حذف شدند (آخوندی، ۱۳۹۴: ۳۴).

اما به عنوان فراز نهایی روند تقنین در رابطه با مقررات دادرسی کیفری و نقش دیوان عالی کشور در آن، «قانون آیین دادرسی کیفری» مصوب ۴ اسفند ۱۳۹۲ همراه با اصلاحات بعدی آن در ۲۴ خرداد ۱۳۹۴ توسط کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی است. <sup>۲</sup> وفق ماده ۴۲۸ این قانون، دیوان عالی کشور مرجع رسیدگی به اعتراض فرجامی در خصوص جرایم سیاسی و مطبوعاتی و همچنین جرایم با مجازات‌های سلب حیات، حبس ابد، قطع عضو، تعزیر درجه ۳ و بالاتر و همچنین جنایات عمدی علیه تمامیت جسمانی با میزان نصف دیه کامل یا بیش‌تر تعیین گردید. علاوه بر این، در این قانون، تفسیر و تعیین تکلیف در موارد بروز اختلاف در رویه محاکم نیز در زمره وظایف این مرجع محسوب شده که در قسمت بعد این نوشتار، به موارد مذکور اشاره خواهد شد.

<sup>۱</sup> لازم به اشاره است که در «قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری» مصوب ۲۸ شهریور ۱۳۷۸ نیز دیوان عالی کشور هم‌چنان مرجع تجدیدنظر در خصوص آرای اعدام و رجم، قطع عضو و قصاص نفس و اطراف، مصادره و ضبط اموال و مجازات حبس بیش از ده سال شناخته شد.

<sup>۲</sup> در این قانون، عنوان «فرجام‌خواهی» مجدداً وارد ادبیات دادرسی کیفری ایران شد. در این راستا، بخش چهارم قانون اخیرالذکر تحت عنوان «اعتراض به آرا» به چگونگی رسیدگی‌های دیوان عالی کشور نیز پرداخته است. در این بین، با لحاظ ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی کیفری، مراجع رسیدگی به اعتراض نسبت به آرای کیفری غیر قطعی حسب مورد دادگاه تجدیدنظر استان و دیوان عالی کشور معرفی شده است. ماده ۴۲۸ قانون مذکور، آرای صادره درباره جرایمی که مجازات قانونی آن‌ها سلب حیات، قطع عضو، حبس ابد و یا تعزیر درجه سه و بالاتر است و جنایات عمدی علیه تمامیت جسمانی که میزان دیه آن‌ها نصف دیه کامل معنی‌علیه یا بیش از آن است و آرای صادره درباره جرایم سیاسی و مطبوعاتی را قابل فرجام‌خواهی در دیوان عالی کشور دانسته است. لذا، اگر مرجع رسیدگی به اعتراض صورت گرفته، دادگاه تجدیدنظر استان باشد، اعتراض، تجدیدنظرخواهی نامیده می‌شود و اگر مرجع مربوطه، دیوان عالی کشور باشد، اعتراض، فرجام‌خواهی نام گرفته و عنوان رسیدگی مرجع مذکور نیز حسب مورد، رسیدگی تجدیدنظر یا رسیدگی فرجامی خوانده می‌شود.





## ۲- تبیین عملکرد عالی‌ترین نهاد قضایی

پس از بیان مطالب مرتبط با پیشینه و سیر تقنینی مجلس اعیان انگلستان و دیوان عالی کشور ایران به شرح فوق، در این قسمت و به ترتیب کارکرد دیوان عالی در نظام دادرسی کیفری انگلستان و ایران ارایه می‌گردد.

### ۲-۱- کارکرد دیوان عالی در نظام دادرسی کیفری انگلستان

هم‌چنان که در قسمت مربوط به سابقه تاریخی - تقنینی مجلس اعیان یا همان دیوان عالی بیان گردید، با لحاظ اصلاحات صورت گرفته در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۵ و تصویب قانون اصلاح قانون اساسی انگلستان، دیوان عالی، به عنوان بالاترین مرجع تجدیدنظر نسبت به آرا و تصمیمات محاکم تالی در نظام حقوقی این کشور محسوب می‌گردد. مع الوصف، واکاوی در رابطه با وظایف و اختیارات این مرجع در آموزه‌های حقوقی و هم‌چنین رویه قضایی این کشور، نشان‌دهنده این مطلب است که دیوان عالی انگلستان صرفاً در جهت شناسایی مرجعی برای اعمال حق اعتراض افراد در خصوص تصمیمات دادگاه‌های تالی ایجاد نشده و علاوه بر کارکرد آن به عنوان آخرین مرجع بازنگری در آرا، به واسطه مبتنی بودن نظام حقوقی انگلستان بر رویه قضایی، نقش مقرر سازی را با اثری هم‌تراز قانون در حقوق ایران بر عهده دارد. لذا، با لحاظ دو کارکرد فوق، مطالب به شرح زیر و به تفکیک ارایه می‌شود.

#### ۲-۱-۱- رسیدگی به اعتراضات

از آن‌جا که شروع فعالیت دیوان عالی انگلستان متعاقب طرح درخواست‌های تجدیدنظر پیرامون آرای محاکم می‌باشد، می‌توان گفت که از مهم‌ترین کارکردهای آن، رسیدگی به اعتراض در خصوص آرای اصداری محاکم تالی است. مع الوصف، نباید این‌گونه پنداشت که تمامی تصمیمات صادره از سوی دادگاه‌های انگلستان، قابلیت طرح و بازنگری در دیوان عالی را دارد. در این میان، در حقوق انگلستان، اساساً رسیدگی بدوی به موضوعات کیفری را دو دادگاه صلح و دادگاه شاهی<sup>۱</sup> یا همان دادگاه جزا بر عهده

---

در نظام دادرسی انگلستان، دادگاه‌های صلح (Magistrates Court) صلاحیت ذاتی رسیدگی به جرایم اختصاری و خرد را عهده‌دار شده‌اند. هم‌چنین، جرایمی که در صلاحیت دادگاه جزا (شاهی) با حضور هیئت منصفه است نیز می‌تواند در دادگاه صلح رسیدگی شود (مانند سرقت یا مداخله در اموال مسروقه) مگر آن‌که متهم درخواست کند که پرونده در دادگاه جزا (شاهی) دادرسی گردد یا دادگاه صلح، پرونده را آن‌چنان مهم تلقی کند که برای رسیدگی به دادگاه جزا (شاهی) ارجاع دهد. لذا، در مورد جرایم قابل کیفرخواست، دادگاه صلح با بررسی شرایط اولیه، پرونده را برای رسیدگی به دادگاه جزا (شاهی) ارسال می‌کند و خود وارد رسیدگی نمی‌شود. از سوی دیگر، جرایم مطرح شده در دادگاه جزا (شاهی) نیز بر اساس اهمیت به سه دسته مهم تقسیم می‌شوند:



دارند (مهر، ۱۳۹۸: ۱۶ تا ۱۸). هم‌چنین، باید گفت که دادگاه جزا (شاهی) در کنار دادگاه تجدیدنظر<sup>۱</sup> و دادگاه عالی عدالت از محاکم رسیدگی‌کننده به عنوان درجه دوم دادرسی شناخته می‌شوند. بر این اساس، صلاحیت ذاتی دادگاه جزا (شاهی)، رسیدگی به جرایم شدید قابل کیفرخواست، جرایم ارجاع شده توسط دادگاه صلح، جرایمی که متهم تقاضای رسیدگی در دادگاه شاهی را داشته و موارد تجدیدنظرخواهی از آرای دادگاه صلح است (Boum, 2010: 219) در این میان، صلاحیت رسیدگی نسبت به اعتراض از آرای دادگاه‌های صلح و شاهی در دادگاه تجدیدنظر بخش کیفری نیز پیش‌بینی شده است. با این توضیح که آرای دادگاه شاهی به صورت مستقیم وارد دادگاه تجدیدنظر می‌شوند، اما آرای دادگاه‌های صلح که در دادگاه شاهی تأیید شده‌اند نیز در دادگاه تجدیدنظر بررسی می‌گردند (Austin, 2018: 321). بر این اساس، دادگاه تجدیدنظر در مورد آرای دادگاه شاهی، حکم دادگاه تجدیدنظر و مرحله دوم را داشته اما در خصوص آرای دادگاه‌های صلح که در دادگاه‌های شاهی تأیید شده‌اند، حکم رسیدگی فرجامی و مرحله سوم را دارد. در این بین، به موجب قانون ۱۹۸۰ دادگاه صلح که توسط قانون تجدیدنظر کیفری ۱۹۹۵ مورد اصلاح قرار گرفته و قانون دادگاه عالی ۱۹۸۱ که توسط قانون دسترسی به عدالت ۱۹۹۹ اصلاح شده، شخصی که در دادگاه صلح محکوم گردیده است می‌تواند از رأی صادره به دادگاه جزا (شاهی) اعتراض کند. به موجب ماده ۶۸ قانون دسترسی به عدالت ۱۹۹۹ همانند تجدیدنظرخواهی از احکام دادگاه جزا، در شرایط خاصی امکان اعتراض از رأی دادگاه‌های مزبور در دیوان عالی از ناحیه محکوم‌علیه و دادستان وجود دارد (Cownie, 2007: 53). لذا، محکوم‌علیه رأی دادگاه جزا (شاهی) از این حق برخوردار است که نسبت به حکم صادره در دادگاه تجدیدنظر، اعتراض کرده و در چارچوب موازین قانونی پرونده در دیوان عالی کشور، مطرح شود.

لازم به ذکر است که در ادبیات حقوقی انگلستان، واژه «فرجام‌خواهی» شناسایی نشده است بلکه برای تمامی درخواست‌های بازنگری در رأی از واژه «Appeal» در معنای اعتراض یا همان تجدیدنظرخواهی استفاده می‌گردد. با این حال، مفهوم مشابه «فرجام‌خواهی» در حقوق ایران، منطبق با درخواست «تجدیدنظر در دیوان عالی»<sup>۲</sup> فرضی را شامل می‌گردد که از دیوان عالی نسبت به رأی صادره از دادگاه تالی، تقاضای

۱- جرایم درجه ۱ شامل شدیدترین جرایم از جمله قتل عمد که توسط قضات دادگاه عالی بررسی می‌شوند.

۲- جرایم درجه ۲ شامل تجاوز که توسط قضات نشسته بررسی می‌شوند.

۳- جرایم درجه ۳ سایر جرایم.

<sup>۱</sup>Crown Court

<sup>۲</sup>Court of Appeal

<sup>۳</sup>The high court of justice

<sup>۴</sup>Appeal in supreme court



بازنگری شود. بر این اساس، در انگلستان، مفهوم رسیدگی فرجامی در دیوان عالی در ارتباط با مفهوم حق تجدیدنظرخواهی بوده و بر اساس مواد ۳۳ و ۳۴ قانون تجدیدنظر در امور کیفری مصوب سال ۱۹۶۸ و ماده ۸ قانون دادگاه‌ها مصوب سال ۲۰۰۳ تبیین می‌گردد (Cownie, 2007: 54). بدین ترتیب، دیوان عالی انگلستان، مرجع تجدیدنظرخواهی نسبت به آرای دادگاه عالی عدالت و دادگاه تجدیدنظر و آخرین مرجع تجدیدنظرخواهی محسوب می‌شود (Austin, 2018: 321).

طبق مواد ۳۳ و ۳۴ قانون تجدیدنظر در امور کیفری مصوب ۱۹۶۸، درخواست تجدیدنظر از احکام دادگاه تجدیدنظر توسط متهم و یا دادستان در خلال ۱۴ روز از تصمیم دادگاه صورت گرفته و پذیرش آن مستلزم تجویز توسط دادگاه تجدیدنظر و یا دیوان عالی است. این اجازه زمانی اعطا خواهد شد که دادگاه تجدیدنظر تصدیق کند که یک موضوع قانونی دارای اهمیت عمومی در پرونده وجود دارد و دیوان عالی نیز تشخیص دهد که آن موضوع را باید خودش مورد بررسی قرار دهد (مهر، ۱۳۹۸: ۶۰۱ و ۶۰۲). در این بین، هر چند وفق قانون تجدیدنظر در امور کیفری مصوب ۱۹۶۸، در موارد خاص، امکان تجدیدنظرخواهی شکلی از آرای صادره توسط دادگاه تجدیدنظر در دیوان عالی کشور وجود دارد اما منظور از تجدیدنظر شکلی در نظام دادرسی انگلستان، صرفاً رسیدگی مبتنی بر رعایت مقررات شکلی نیست. مع الوصف، این شیوه از آن رو شکلی خوانده می‌گردد که متضمن رسیدگی دوباره آن‌گونه که در دادگاه جزا در مقام تجدیدنظر از حکم دادگاه صلح رایج است، نمی‌باشد (Doran, 2019: 241). در این میان، در خصوص رسیدگی دیوان عالی کشور در حقوق انگلستان نیز به این مطلب تأکید شده است که قضات دیوان عالی به مواردی رسیدگی می‌نمایند که متضمن یک نکته حکمی حایز اهمیت برای عموم باشد که در قالب اعتراض از دادگاه عالی عدالت و یا دادگاه تجدیدنظر برای رسیدگی به آن‌ها ارجاع می‌شود (مهر، ۱۳۹۸: ۱۰۲). لذا، چنانچه تجدیدنظرخواهی از این طریق، بر مبنای یک مسئله موضوعی در پرونده باشد، توسط دیوان عالی رد می‌گردد. این شیوه از تجدیدنظرخواهی در اصطلاح «تجدیدنظر شکلی از یک موضوع حکمی» نامیده می‌شود.

لازم به اشاره است که تجدیدنظر از آرای صادره از دادگاه‌های عالی اعم از دادگاه جزا و دادگاه عالی عدالت، ممکن است به صورت استثنایی (در مورد آرای صادره از دادگاه صلح) مستقیماً در دیوان عالی به عمل آید. توضیح این‌که پرونده‌ها در حقوق انگلستان علی‌القاعده، در مرحله سوم به دیوان عالی می‌رسند خصوصاً وقتی که بر اساس یک رویه الزام آور برای دادگاه تجدیدنظر، هر دو طرف پرونده به این فرایند رضایت داده باشند و در پرونده موضوعی وجود داشته باشد که حایز اهمیت عمومی بوده و کاملاً یا تا

<sup>۱</sup>Appeal by Way of Case Stated.



حدودی به تفسیر قانون، مصوبه یا اسناد قانونی مرتبط باشد. هم‌چنین، اگر قاضی دادگاه، توسط تصمیم قبلی دادگاه تجدیدنظر یا دیوان عالی ملزم به این کار شده باشد، مضمول فرض فوق می‌گردد. شایان ذکر است که وفق ماده ۱۱ اصلاحی قانون تجدیدنظر در امور کیفری مصوب ۱۹۶۸، کلیه جرایم مطروحه در دادگاه تجدیدنظر بخش کیفری در مقام بازبینی و تجدیدنظر از آرای دادگاه شاهی، در دیوان عالی و هم‌چنین جرایمی که در دادگاه صلح در مرحله بدوی مطرح شده و در دادگاه شاهی مورد تجدیدنظر قرار گرفته‌اند، در دادگاه تجدیدنظر بخش کیفری، از قابلیت بازبینی به عنوان مرحله سوم در چارچوب موازین مقرر برخوردار هستند (king, 2013: 181).

در این راستا، متقاضی طرح پرونده در دیوان عالی باید درخواست خود را در دادگاه صادرکننده حکم ارایه نموده و صرفاً در صورت موافقت، با رعایت تشریفات مربوطه امکان ارسال پرونده به دیوان وجود خواهد داشت. در این میان و در رابطه با حق درخواست بازنگری توسط دیوان عالی از سوی مدعی خصوصی در حقوق انگلستان باید گفت؛ وفق رویه قضایی این کشور، مدعی خصوصی از حق اعتراض در خصوص جنبه مدنی جرم ارتكابی و ضرر و زیان وارده، برخوردار است (Sueur, 2016: 283). به تعبیر دقیق‌تر، حسب پیش‌بینی ماده ۲۱ قانون تجدیدنظر در امور کیفری مصوب ۱۹۶۸، اولاً؛ حق اعتراض به رأی برای مدعی خصوصی به صراحت مورد توجه قرار گرفته و ثانیاً؛ به موجب رویه قضایی این کشور به ویژه تقویت این دیدگاه در میان آرای اصداری از سال ۲۰۰۹ به بعد (هم‌سو با اصلاح برخی مقررات قانون تجدیدنظر در امور کیفری)، امکان اعتراض مدعی خصوصی نسبت به جنبه مدنی و ضرر و زیان ناشی از جرم، با صراحت بیشتری به رسمیت شناخته شده است (Boum, 2010: 543).

در نهایت باید خاطر نشان ساخت که یکی دیگر از جلوه‌های عملکرد دیوان عالی انگلستان در مقام رسیدگی به اعتراض، نهاد «هیپیس کورپس»<sup>۱</sup> یا همان اعاده دادرسی است. با این حال، درخواست هیپیس کورپس، به دیوان عالی کشور تقدیم می‌گردد اما دیوان عالی، صرفاً با بررسی اولیه پرونده و واکاوی شرایط طرح درخواست از جمله حق اعاده دادرسی از سوی متقاضی و هم‌چنین جهات آن، در فرضی که اعاده دادرسی را ناموجه بدانند، در چارچوب قراری غیر قابل اعتراض، رد درخواست اعاده دادرسی را اعلام نموده و در حالتی که بعد از بررسی شرایط، طرح اعاده دادرسی را مطابق با شرایط قانونی تشخیص دهد، با نقض حکم، پرونده را نزد شعبه هم‌عرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی ارسال می‌دارد. مرجع اخیر (شعبه هم‌عرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی) نیز یا رأی همانند حکم محکومیت قبلی را صادر می‌نماید و یا با اعتقاد به

<sup>1</sup>Habeas corpus



نادرستی حکم محکومیت پیشین، حکم مورد اعاده را اصلاح می‌نماید. در این میان، ذکر دو نکته، حایز اهمیت است؛ نخست آن‌که دیوان عالی کشور انگلستان، با تشخیص موجه دانستن اعاده دادرسی و انطباق طرح آن با موازین قانونی، ضمن تجویز اعاده دادرسی، خود از اختیار نقض حکم قبلی برخوردار بوده و بعد از نقض، جهت رسیدگی (موضوعی) و صدور حکم مقتضی، پرونده را به شعبه هم‌عرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی ارسال می‌دارد. دوم آن‌که وفق رویه قضایی این کشور، ذکر عبارت «...حکم مورد اعاده را اصلاح می‌نماید» در ماده ۵۸ قواعد دیوان عالی و رهیافت‌های دادرسی مصوب سال ۲۰۰۹، اعم از صدور حکم براءت یا تخفیف مجازات حکم قبلی بوده و به هیچ‌عنوان، شعبه هم‌عرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی به عنوان مرجع رسیدگی مجدد، اختیاری در جهت صدور حکمی سنگین‌تر از حکم قبلی، ندارد. (Borchard, 2017: 251).

## ۲-۱-۲- مقرر سازی

تصمیمات مجلس اعیان (دیوان عالی) در انگلستان به عنوان نماینده نظام حقوقی کامن‌لا، عملاً در جایگاه مقرر سازی و به عبارت دیگر، قانون‌سازی است. در این راستا، به رغم آن‌که رسیدگی در دیوان عالی تحت عنوان تجدیدنظرخواهی مطرح می‌گردد لکن رسیدگی این مرجع با لحاظ بند ۱ ماده ۳۶ قانون عدالت کیفری مصوب ۱۹۷۲ و با در نظر گرفتن نوع اعتراضی که از سوی دادستان کل ابراز می‌شود، تجدیدنظرخواهی در مفهوم مدنظر در حقوق ایران، در قالب رسیدگی پژوهشی و دادرسی موضوعی مجدد نمی‌باشد. در واقع اقدام دیوان عالی انگلستان ترتیبی در جهت تصحیح اشتباهات و ایجاد مقرر و رویه صحیح قضایی است. هم‌چنان‌که دادستان کل نسبت به احکامی طرح اعتراض می‌کند که متضمن نقض مقررات در امور حکمی بوده و منجر به براءت متهم گردیده است. بر این اساس، دیوان عالی، در راستای حفظ نظم و امنیت اجتماعی، بر پرونده‌هایی متمرکز می‌شود که دارای بیشترین اهمیت عمومی هستند.

به همین جهت، دیوان عالی، کارکرد مهمی در توسعه نظام کامن‌لا دارد و نقش عالی‌ترین دادگاه پادشاهی متحده را به عنوان رهبر حقوق عرفی در جهان ایفا می‌کند و آرای صادره توسط آن برای تمامی مراجع انگلستان، لازم‌الاتباع است. در این میان، وفق ماده ۷۹ قواعد دیوان عالی و رهیافت‌های دادرسی مصوب ۲۰۰۹ و ماده ۲۹ قانون تجدیدنظر در امور کیفری انگلستان مصوب ۱۹۶۸، در حالتی که موضوع مورد بازنگری با آرای سابق دیوان عالی تطبیق نماید، ابرام می‌شود. اما در حالتی که رأی معترض‌عنه بر آرای مجلس اعیان منطبق نبوده و شرایط و مقررات ناظر بر صدور رأی در آن رعایت نشده باشد، بر خلاف نظام حقوقی ایران که بعد از نقض، عموماً پرونده به شعبه دادگاه صالح جهت اصدار رأی در ماهیت ارجاع می‌-



شود، در حقوق انگلستان، دیوان عالی، ضمن نقض رأی، خود مبادرت به اتخاذ تصمیم و انشای رأی می‌نماید (Borchard, 2017: 253). این امر ناشی از آن است که تبیین مشروح موازین حقوقی ناظر بر مسئله مورد بررسی و بیان حکم صحیح و مورد تأیید از سوی این مرجع، اقتضا دارد که به صورت کامل و قابل استناد و به عنوان یک مستند لازم‌الاجرا و تکمیل‌کننده نظام حقوقی، مراتب تشریح گردد. شاید به همین علت باشد که فرایند رسیدگی‌های دیوان عالی انگلستان معمولاً طولانی است و تحلیل‌های دقیقی از تصمیمات قبلی در این فرایند صورت می‌گیرد. در این میان، حتی اگر مقرر مقرر بحث، یک قانون مصوبه‌ای باشد، باز هم اعضای دیوان با دقت تصمیمات قضایی مربوطه را مورد بررسی قرار می‌دهند (Borchard, 2017: 253). مع الوصف تأثیر تصمیمات این مرجع فراتر از طرفین پرونده بوده و در عمل بر جامعه و زندگی روزمره عموم افراد مؤثر است.

با لحاظ توضیحات فوق در نظام کیفری انگلستان، قرار گرفتن مجلس اعیان در رأس مراجع قضایی، موجب شده تا این نهاد با صدور رأی، ایجاد رویه کند. لذا، می‌توان گفت؛ در این کشور، مسأله سوءاستنباط از قانون و اختلاف رویه، مطرح نمی‌شود تا دیوان عالی به اصدار رأی وحدت رویه بپردازد بلکه مجلس اعیان در مقام رسیدگی با اتخاذ تصمیم و صدور رأی، عملاً اقدام به ایجاد مقرر مقرر می‌نماید که موجبات وحدت رویه را نیز فراهم می‌آورد. در این بین، آرای صادره از سوی این مرجع در کنار ارزش معنوی خویش، برای سایر مراجع تالی الزام‌آور است. به همین دلیل، دادگاه‌های ذیربط در تصمیم‌گیری‌های خود مکلفند، رویه اتخاذی از سوی عالی‌ترین مرجع قضایی انگلستان را مدنظر قرار دهند (مهر، ۱۳۸۶: ۵۵). علی‌هذا، «تصمیم‌گیری‌های مجلس اعیان عمدتاً مربوط به مسایل قانونی و حقوقی مهمی است که اتخاذ تصمیم در مورد آن‌ها به پرونده خاصی محدود نمی‌شود و تضمین‌کننده وحدت حقوقی در کل کشور است» (شیروی، ۱۳۹۶: ۱۵۴). از این رو، مجلس اعیان به شیوه خاص خود، برای محاکم تالی ایجاد رویه کرده و ضمن مقرر مقرر - سازی برای نظام حقوقی، به نحوی مبادرت به اعمال نظارت بر عملکرد دادگاه‌ها می‌نماید.

## ۲-۲- کارکرد دیوان عالی کشور در حقوق کیفری ایران

پس از این که در قسمت پیشین، عملکرد مجلس اعیان یا همان دیوان عالی در حقوق انگلستان در قالب دو موضوع «رسیدگی به اعتراضات» و «مقرر سازی» تبیین گردید، در این قسمت، به بررسی دو کارکرد اساسی و مهم دیوان عالی کشور ایران در چارچوب «اعمال نظارت از طریق رسیدگی به برخی اعتراضات» و «اعمال تفسیر، ابهام‌زدایی و تعیین تکلیف در موارد بروز اختلاف در رویه محاکم» پرداخته می‌شود.



## ۲-۲-۱- اعمال نظارت از طریق رسیدگی به برخی اعتراضات

مطابق با موازین قانونی لازم‌الاجرای کنونی در نظام دادرسی کیفری ایران، دیوان عالی کشور در راستای اعمال نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و در جهت رفع اشتباهات حکمی و موضوعی، مرجع رسیدگی و بازنگری پیرامون برخی از آرای دادگاه‌ها می‌باشد. این کارکرد، به ترتیب در چارچوب رسیدگی به درخواست‌های فرجام و اعاده دادرسی اعمال می‌گردد.

بنا به مراتب فوق، نخستین جلوه این کارکرد، رسیدگی به درخواست فرجام‌خواهی است که در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، یکی از طرق عادی اعتراض به آرای غیر قطعی قلمداد شده است (طهماسبی، ۱۳۹۹: ۲۱۶). بدین توضیح که فرجام‌خواهی وفق مقررات کنونی دادرسی کیفری ایران، در خصوص آرای صادره از ناحیه محاکم رسیدگی‌کننده بر پایه سیستم تعدد قاضی، به عنوان طریق عادی اعتراض و نه فوق‌العاده، جانمایی گردیده است. در این میان با لحاظ اصل ۱۶۱ قانون اساسی و تأکید بر نظارتی بودن محتوای رسیدگی دیوان، نباید رسیدگی فرجامی را فرایندی صرف بر اساس مقررات شکلی و آیین دادرسی تعبیر نمود. در این بین، جهات فرجام‌خواهی در حقوق ایران، حکایت از محتوایی حکمی (قانونی) برای رسیدگی فرجامی به عنوان ترتیبی متفاوت از رسیدگی موضوعی دارد. در این راستا، دیوان عالی ایران علاوه بر توجه به رعایت اصول مهم دادرسی، در موارد تخلف و تجاوز دادگاه صادرکننده رأی از اختیارات خود پیرامون احراز مسئولیت کیفری و موازین قانونی ناظر بر تعیین کیفر، به مباحث ماهوی توجه و ورود می‌نماید لکن در ماهیت انشای رأی نمی‌کند (طهماسبی، ۱۳۹۹: ۲۱۷).

علاوه بر فرجام‌خواهی، رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی نیز به عنوان یکی دیگر از کارکردهای دیوان عالی در جهت رفع اشتباهات موضوعی محسوب می‌شود. علی‌هذا، در نظام دادرسی کیفری ایران، نهاد اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری به عنوان طریقی فوق‌العاده جهت اعتراض به احکام محکومیت قطعی متهمان در جهت منطبق نمودن هرچه بیشتر احکام قضایی با واقع امر، پیش‌بینی شده و تجویز آن از جمله وظایف نظارتی دیوان عالی کشور قلمداد می‌گردد. در این میان، باید به تأسیس دیگری به عنوان شیوه خاص اعاده دادرسی بر پایه تشخیص خلاف شرع بین بودن رأی اشاره نمود. در این راستا وفق ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، قانون‌گذار ایران امکان خاصی را برای بازنگری در آرای قطعی پیش‌بینی نموده است. بر اساس ماده مذکور «در صورتی که رییس قوه قضاییه رأی قطعی صادره از هر یک از مراجع قضایی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رییس قوه قضاییه برای این امر تخصیص می‌یابد، رسیدگی و



رای قطعی صادر نماید. شعب خاص مذکور مبنیاً برخلاف شرع بین اعلام شده، رای قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به عمل می آورند و رای مقتضی صادر می نمایند».

## ۲-۲-۲- اعمال تفسیر، ابهام‌زدایی و تعیین تکلیف در موارد بروز اختلاف در رویه محاکم

علاوه بر مواردی که پیرو طرح اعتراض توسط افراد به دیوان عالی کشور ارجاع می‌گردد، ترتیبات دیگری نیز در عملکرد دیوان عالی کشور ایران وجود داشته که ماهیتی تفسیری - ارشادی دارد. این موارد در راستای ابهام‌زدایی و یا تعیین تکلیف برای محاکم کشور اعمال می‌شود.

نخستین جلوه از کارکرد دیوان عالی کشور با ماهیت تفسیری - ارشادی، صدور رای وحدت رویه است. در این میان، با توجه به ابراز تفسیرهای قضایی در تطبیق موضوعات با قوانین و با لحاظ اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که قاضی را مکلف نموده است حتی در صورت سکوت، نقص یا اجمال و تعارض قوانین، با استناد به منابع فقهی و فتاوی معتبر، رای مقتضی را صادر نماید، احتمال برداشت‌ها و اجتهادهای مختلف از موازین قانونی وجود دارد. لذا، در راستای ایجاد انسجام در نظام قضایی باید از بروز اختلاف در صدور آرا پیرامون موضوعات مشابه تا حد امکان جلوگیری نمود. در این بین، صدور رای وحدت رویه هم‌سو با اصل ۱۶۱ قانون اساسی از وظایف نظارتی عالی‌ترین نهاد قضایی در حقوق ایران شناخته شده است. در این راستا، این تأسیس حقوقی ترتیبی است که در جهت یکسان نمودن برداشت محاکم در موضوعات مشابه از قوانین و مقررات جاری کشور تعریف شده است. مع الوصف، در فرض احراز تعارض در آرای قطعی در موارد مشابه، هم‌سو با مفاد ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، هیئت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست رئیس دیوان عالی یا معاون وی و با حضور دادستان کل یا نماینده او و حداقل سه چهارم رؤسا و مستشاران و اعضای معاون تمام شعب تشکیل می‌شود. در این بین، بعد از قرائت گزارش، ابتدا این مسئله مورد بررسی قرار می‌گیرد که آیا اصولاً موضوع، قابلیت طرح در هیئت عمومی و صدور رای وحدت رویه در خصوص آن را دارد یا خیر؟ چنانچه در طرح موضوع، اختلاف باشد، برای دست یافتن به تعداد آرای مخالف و موافق رای‌گیری انجام می‌شود. چنانچه اکثریت، خواستار طرح مسئله باشند، جلسه ادامه می‌یابد و در ماهیت، موضوع مورد بحث قرار می‌گیرد. در این صورت هر یک از اعضا که مایل به اظهار نظر پیرامون مورد اختلاف باشد، عقیده و نظر خود را ابراز می‌دارد. در انتها دادستان کل کشور یا نماینده او نیز در خصوص موضوع بحث، اظهار نظر می‌نمایند و پس از ختم مذاکرات در خصوص مورد





رأی‌گیری می‌شود. رأی اکثریت به عنوان رأی وحدت رویه، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است (الهی‌منش، ۱۳۹۷: ۷۴).

دومین جلوه از کارکرد دیوان عالی کشور با ماهیت تفسیری - ارشادی، تعیین دادگاه و دادرسی صالح در فرایند دادرسی کیفری است. در این میان، آمره بودن قوانین راجع به صلاحیت، این نتیجه را در بر دارد که مرجع صالح برای رسیدگی به امور کیفری، بایست مطابق قانون عمل نماید. مع الوصف، تشخیص صلاحیت هر مرجع کیفری برای رسیدگی به امری که به آن ارجاع شده، مطابق قاعده مذکور در ماده ۲۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، با همان مرجع است که در صورت احراز صلاحیت، رسیدگی و در غیر این صورت هم‌سو با بند الف ماده ۳۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، قرار عدم صلاحیت صادر و پرونده را به دادگاه صلاحیت‌دار ارسال می‌کند. در این بین، قانون اخیرالذکر، ترتیب حل اختلاف فی‌مابین مراجع جزایی را به مقررات آیین دادرسی مدنی ارجاع نموده است. به هر تقدیر، مقررات قانونی حاکم پیرامون حل اختلاف در صلاحیت، نشان‌دهنده نقش دیوان عالی کشور در جهت اعمال نظارت و تعیین مرجع صلاحیت‌دار در مواردی مشخص مطابق قانون است.

یکی دیگر از مصادیق نظارتی دیوان عالی کشور که در مقام ابهام‌زدایی از عملکرد محاکم اعمال می‌شود، رسیدگی به ایراد رد دادرسی در فرض تعدد قاضی است. از این رو، قانون‌گذار ایران، در ماده ۴۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ مواردی را به عنوان جهات رد دادرسی مطرح کرده است. در این میان، به موجب ماده ۴۲۵ قانون فوق‌الذکر، در مواردی که دادگاه با تعدد قاضی تشکیل می‌شود، هرگاه نسبت به یکی از اعضا ایراد شود و ایراد مذکور مورد پذیرش عضو مزبور قرار نگیرد، همان دادگاه بدون حضور عضو مورد ایراد، در وقت اداری به اعتراض رسیدگی و قرار رد یا قبول ایراد را صادر می‌نماید. در صورتی که تعداد باقیمانده اعضای شعبه در اکثریت نباشد و امکان انتخاب اعضای علی‌البدل نیز برای رسیدگی به ایراد وجود نداشته باشد، رسیدگی به ایراد در شعبه دیوان عالی کشور به عمل می‌آید. در این بین، در فرضی که شعبه دیوان عالی درخواست رد را وارد بداند، پرونده جهت رسیدگی به دادگاه هم‌عرض ارجاع می‌شود.

نقض آرای قطعی به دلیل عدم رعایت مقررات راجع به تعدد و تکرار جرم نیز از دیگر جلوه‌های نظارتی دیوان عالی ایران است که در مقام تعیین تکلیف محاکم کشور در اجرای صحیح قوانین در این خصوص اعمال می‌شود. در این راستا، عدم رعایت مقررات راجع به تعدد و تکرار جرم در صدور رأی توسط دادگاه‌ها، به هر علت یا کیفیت، مصداقی از بی‌توجهی به موازین قانونی است. علی‌هذا، قانون‌گذار سال ۱۳۹۲ در مواد ۵۱۰ و ۵۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری، ترتیباتی را برای تضمین اعمال این قواعد حتی



در مرحله اجرای حکم پیش‌بینی نموده است (جعفرپور، ۱۳۹۹: ۲۷۰). بر اساس ماده ۵۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری، هرگاه پس از صدور حکم معلوم شود محکوم‌علیه دارای محکومیت‌های قطعی دیگری است و اعمال مقررات تعدد، در میزان مجازات قابل اجرا مؤثر است، قاضی اجرای احکام کیفری، اگر احکام به طور قطعی صادر یا به لحاظ عدم تجدیدنظرخواهی قطعی شده باشند، در صورت تساوی دادگاه‌ها پرونده‌ها را به دادگاه صادرکننده آخرین حکم و در غیر این صورت، به دادگاه دارای صلاحیت بالاتر ارسال می‌کند، تا پس از نقض تمام احکام، با رعایت مقررات مربوط به تعدد جرم، حکم واحد صادر شود. هم‌چنین، اگر حداقل یکی از احکام در دادگاه تجدیدنظر استان صادر شده باشد، پرونده‌ها را به این دادگاه ارسال می‌کند تا پس از نقض تمام احکام با رعایت مقررات مربوط به تعدد جرم، حکم واحد صادر گردد. در این بین، چنان‌چه احکام از شعب مختلف دادگاه تجدیدنظر استان صادر شده باشد، شعبه صادرکننده آخرین حکم تجدیدنظرخواسته، صلاحیت رسیدگی دارد. اما در سایر موارد و هم‌چنین در صورتی که حداقل یکی از احکام در دیوان عالی کشور مورد تأیید قرار گرفته باشد یا احکام متعدد در حوزه‌های قضایی استان‌های مختلف یا در دادگاه‌های با صلاحیت ذاتی متفاوت صادر شده باشد، پرونده‌ها به دیوان عالی کشور ارسال می‌شود تا پس از نقض احکام، حسب مورد، مطابق ترتیبات فوق، اقدام شود. هم‌چنین وفق ماده ۵۱۱ و تبصره قانون مذکور، در فرضی که هنگام اجرای حکم محرز گردد که محکوم‌علیه، محکومیت‌های قطعی دیگری نیز داشته که در اعمال مقررات تکرار جرم مؤثر می‌باشد، در این حالت، قاضی اجرای احکام کیفری، پرونده را نزد دادگاه صادرکننده حکم قطعی ارسال می‌دارد. در این صورت، اگر دادگاه، محکومیت‌های سابق را محرز دانست، مطابق مقررات اقدام می‌نماید. در این میان، در موردی که حکم در دیوان عالی کشور تأیید شده باشد، پرونده به آن مرجع ارسال شده تا چنان‌چه محکومیت‌های سابق را محرز قلمداد نمود، حکم را نقض و پرونده را جهت صدور حکم به دادگاه صادرکننده آن ارسال نماید.

در نهایت، احاله کیفری، به عنوان آخرین نقش دیوان عالی کشور در فرایند دادرسی کیفری، قابل معرفی است. بر این اساس، مطابق ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، در هر مرحله از رسیدگی، احاله پرونده از یک حوزه قضایی به حوزه قضایی دیگر یک استان، حسب مورد، به درخواست دادستان یا رییس حوزه قضایی مبدأ و موافقت شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان و از حوزه قضایی یک استان به استان دیگر به تقاضای همان اشخاص و موافقت دیوان عالی کشور صورت می‌گیرد. در این میان، به موجب ماده ۴۲۰ قانون مذکور، در جایی که حفظ نظم و امنیت عمومی اقتضا کند، بنا به پیشنهاد رییس قوه قضاییه یا دادستان کل کشور و تجویز دیوان عالی، امکان احاله رسیدگی به حوزه قضایی دیگر وجود دارد. لازم به ذکر است که



احاله کیفری تنها از جهت صلاحیت محلی ممکن بوده و مطابق موازین قانونی، نمی‌توان تحت هیچ عنوان، از قواعد ناظر بر صلاحیت ذاتی عدول نمود (زراعت، ۱۳۸۲: ۲۱۳).



### نتیجه‌گیری:

با مطالعه انجام شده به شرح مطالب مطروحه در حقوق کیفری ایران و انگلستان، شناسایی نهادی عالی در رأس نظام قضایی با کارکردی خاص و متفاوت از محاکم رسیدگی‌کننده احراز می‌شود. هم‌چنان‌که با لحاظ سوابق تاریخی، نهاد مزبور در انگلستان در قالب مجلس اعیان ایجاد و به موجب مقررات کنونی، در دل همان ساختار، تحت عنوان دیوان عالی فعالیت می‌نماید. این نقش در حقوق ایران به نحوی از تشکیل دیوان‌خانه عدالت عظمی شکل گرفته و سپس با وضع قانون اساسی مشروطه، در قالب دیوان تمییز و متعاقب آن، با در نظر گرفتن سوابق تقنینی و تغییرات صورت پذیرفته، به عنوان دیوان عالی کشور ادامه فعالیت داده است.

در این میان، در خصوص رسیدگی دیوان عالی در حقوق انگلستان با لحاظ اشاره به امکان رسیدگی به برخی درخواست‌های بازنگری در آرای قطعی، این نکته لازم به توجه است که این نهاد به مواردی رسیدگی می‌نماید که متضمن یک نکته حایز اهمیت برای عموم باشد که در قالب اعتراض از آرای دادگاه عالی عدالت و یا دادگاه تجدیدنظر برای رسیدگی به آن ارجاع می‌گردد. در این راستا، طرح تجدیدنظرخواهی در دیوان عالی انگلستان، تجدیدنظر شکلی از یک موضوع حکمی خوانده می‌شود. به هر تقدیر، سوابق تاریخی و موازین حقوقی مرتبط، این دیدگاه را قابل طرح می‌نماید که اساساً فلسفه وجودی مجلس اعیان با نام نوین دیوان عالی به عنوان بالاترین مرجع قضایی در نظام حقوقی انگلستان از یک سو، مبتنی بر ضرورت رفع اشتباه و جلوگیری از تفسیر نادرست موضوعات توسط محاکم بوده و از سوی دیگر، با توجه به مبتنی بودن نظام حقوقی انگلستان بر مقررات غیر موضوعه و منبعث از رویه قضایی، مجلس اعیان (دیوان عالی) به عنوان نهادی مقرر ساز، ایجادکننده قواعد حقوقی در کشور انگلستان است. از این جهت، تصمیمات این مرجع بر خلاف عملکرد شعب دیوان عالی ایران در مقام رسیدگی به اعتراضات فرجامی، در راستای تبیین کامل موضوع و بیان حکم صحیح، به صورت انشای رأی در ماهیت بوده تا به عنوان یک مستند لازم‌الاجرا و تکمیل‌کننده نظام حقوقی برای تمامی محاکم در نظر گرفته شود.

در این بین، از آن‌جا که ساختار نظام حقوقی ایران بر پایه سیستم حقوق موضوعه یا همان نوشته استوار می‌باشد، دیوان عالی کشور، کارکرد قانون‌سازی نداشته و صرفاً با لحاظ اصل تفکیک قوا، نهادی عالی است که زیر مجموعه قوه قضاییه بوده و در چارچوب کارکردهای خود، در جهت حفظ قانون و جلوگیری از تفسیر نادرست قوانین مصوب قوه مقننه عمل می‌نماید. بدین ترتیب، رسالت دیوان عالی در ایران، اعمال نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم سراسر کشور است. مع الوصف، آرای این مرجع در چارچوب



رسیدگی به درخواست‌های فرجام‌خواهی و اعاده دادرسی، به صورت انشای رأی غیر ماهیتی و حسب مورد، در قالب نقض یا ابرام رأی و یا پذیرش و رد درخواست بوده و صدور رأی در ماهیت با لحاظ موازین پیش-بینی شده توسط دادگاه‌ها به انجام می‌رسد. سایر کارکردهای تفسیری - ارشادی این مرجع از جمله صدور رأی وحدت رویه و حل اختلاف در صلاحیت و ... نیز عملاً در مقام پاسداری از قوانین و در جهت اجرای صحیح مصوبات قانونی به انجام می‌رسد.



## فهرست منابع

### الف) منابع فارسی

- آخوندی، محمود(۱۳۹۴)، شناسای آیین دادرسی کیفری، جلد چهارم، تهران، دوران‌دیشان.
- آشوری، محمد(۱۳۹۵)، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، تهران، انتشارات سمت.
- الهی‌منش، محمدرضا(۱۳۹۷)، آیین دادرسی کیفری، جلد دوم، تهران، انتشارات خرسندی.
- پورقهرمانی، بابک(۱۳۹۵)، طرق فوق‌العاده اعتراض بر احکام کیفری در دادگاه‌های کیفری ۱، ۲، انقلاب، نظامی و ویژه روحانیت، تهران، انتشارات خرسندی.
- جعفرپور، صادق و سیاوشی، سامان(۱۳۹۹)، «چالش‌های تقنینی و اجرایی تجمیع احکام در فرض تعدد جرم»، مجله مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دوره ۵۰، شماره ۲.
- زراعت، عباس(۱۳۹۷)، اصول آیین دادرسی کیفری، تهران، انتشارات مجد.
- شاهچراغ، سید حمید(۱۳۹۵)، «قرار احاله؛ ابداعی نادرست»، مجله دو فصلنامه رویه قضایی (حقوق کیفری)، سال اول، شماره ۱.
- شمس، عبدالله(۱۳۹۳)، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، تهران، انتشارات دراک.
- شیروی، عبدالحسین(۱۳۹۶)، حقوق تطبیقی، تهران، انتشارات سمت.
- طهماسبی، جواد(۱۳۹۹) آیین دادرسی کیفری، جلد سوم، تهران، انتشارات میزان.
- مهر، نسرین(۱۳۸۶)، کیفر و چگونگی تعیین آن در فرآیند کیفری انگلستان، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۵.
- مهر، نسرین(۱۳۹۸)، دایره‌المعارف عدالت کیفری انگلستان، تهران، انتشارات میزان.
- میرمحمد صادقی، حسین(۱۳۷۵)، «نگاهی گذرا به تشکیلات محاکم عمومی انگلستان»، فصلنامه دیدگاه‌های حقوقی، دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری، شماره ۴.

### ب: منابع لاتین

- Auld, Robin, (2001), **Review of the Criminal Courts of England and Wales**, London, The Stationery Office.
- Austin, jack, (2018), **Lectures on Jurisprudence**, London, Murray Publication.



- Borchard, Edvi, (2017), **Convicting the innocent**, London, Yale University Press.
- Holdsworth, William, (2018), **A History of English Law**, London, Hanbury.
- Ingman, Terence, (2011), **The English Legal Process**, London, Oxford University Press.
- Jacqueline, Martin, (2015), **The English Legal System**, London, Abingdon.
- King, Peter, (2013), **Crime, Justice and Discretion in England**, London, Oxford.